

یک تراژدی تلخ در گستره تاریخ ایران

انقلاب بابی کشی در یزد (تابستان ۱۹۰۳ میلادی)

نگارش: مهرداد بشیری

برگرفته از: فصل نامه ره آورد، شماره تابستان ۱۴۰۳ خورشیدی (۲۰۲۴ میلادی)، ویژه نامه ی «قوم های ایرانی و ایران زی در فلات ایران»

چاپ اول : مجله پیام بهائی، شماره های ۲۹۰ و ۲۹۱ (ژانویه و فوریه ۲۰۰۴)

آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند

رفتند و شهر خفته ندانست کیستند

فریادشان موج شط حیات بود

چون آذرخش در سخن خویش زیستند

مرغان پر گشوده ی طوفان که روز مرگ

دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند...

...هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز

باز آخرین شقایق این باغ نیستند

شفیعی کدکنی (م.سرشک)

سالیان پیش یکی از ساکنین یزد از زبان شاهدان عینی خاطره غم انگیز ذیل را چنین نقل نموده است :

"در روستای بنادک سادات ، مردی که در اصل گویا بهائی نبود ، به سبب اختلافات محلی به "خدا" ملقب شد و به بهانیت متهم گشت و متعاقب آن مردم عامی غوغایی به راه انداختند و "خدای" بی نوا را اسیر کردند و با سنگ به وضع دردناکی کشتند و سپس قطعات جسد او را به بالای تپه بزرگی که مشرف به منزل بیلاقی ما هست حمل کردند و به آتش خار های صحرا سوزانیدند.

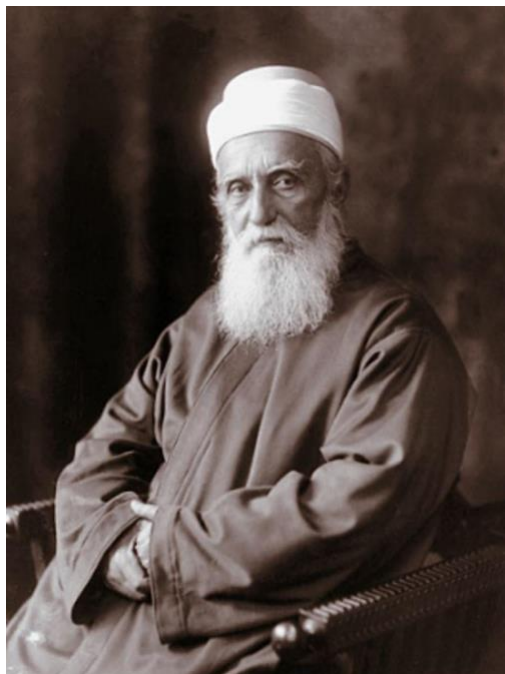
شگفت آن که تا حدود چهل سال پیش از اینکه گاهی به قصد شکار پرنده به بالای تپه میرفتم ، به تعمّد با سمبه تفنگ شن ها را زیر و رو می کردم . هنوز پاره های استخوان های آن "خدای" بی نوا از زیر شن ها پیدا می شد ! "۱

حاج محمد طاهر المامیری، مورخ سرشناس بهائی که از شاهدان عینی این وقایع محسوب می شود در رابطه با این واقعه دردناک و تمجید خلیات این بهائی موسیقیدان، آقا میرزا محمد مشهور به هدی ، می نویسد : "... و چنین وجود مقدس نورانی خلیقی گویا در هیچ ملکی نبود و چنان مشتعل و منجذب بودند که دقیقه ای آرام نداشتند ... چنین عاشق بی قراری دیده نشده بود ... "۲

سال ۱۹۰۳ میلادی کشور ایران شاهد وقوع یکی از غم انگیزترین و دلخراش ترین وقایع ثبت شده ، نه تنها در تاریخ دیانت بهائی ، بلکه در تاریخ قرن بیستم آن کشور بود . اهمیت این کشتار نافرجام به کرات در کتب تاریخی فارسی که اتفاقات پیشین انقلاب مشروطیت را مورد بررسی قرار می دهند ، ذکر شده و همواره از آن با لحنی آمیخته به تأثر یاد می گردد . دکتر مهدی ملک زاده در کتاب سه جلدی *تاریخ انقلاب مشروطیت* از این واقعه به عنوان "انقلاب بابی کشی" یاد می نماید و آن را از جمله حوادثی محسوب می دارد که علت تشدید حس انزجار و تأثر در افکار آزادیخواهان و روشنفکران ایرانی گردید و مآلاً ایشان را مصمم به برانداختن بساط بیدادگری روحانی نمایان و دولتیان و پیروزی انقلاب مشروطیت ساخت . وی همچنین متذکر می گردد که بسیاری از مورّخین خارجی ، کتاب ها در اطراف این "حریق بیدادگری" نگاشته و : «ایرانیان را برای یک دفعه دیگر در مقابل ملل مترقی جهان وحشی و خونخوار معرفی کردند» .۳

در خلال نوشتار حاضر حتی الامکان سعی گردیده که به خصوصیات مربوط به این واقعه دهشتناک و نتایج و پی آمد های تاریک آن پرداخته شود . به منظور تسهیل ، مطالب ارائه شده در تحت عناوینی که ابعاد مختلف این واقعه را تحت الشعاع خویش قرار می دهند ، متمایز گردیده است . غرض نگارنده دوباره نویسی و یا تلخیص دو کتاب مؤثر و بلند آوازه که تالیف دو مورخ بهائی سرشناس یعنی *تاریخ شهدای یزد* نوشته حاج محمد طاهر المامیری و *تاریخ بیضاء* نوشته سید ابوالقاسم بیضاء در این مختصر نبوده و به غیر از مواردی که رجوع به این مراجع موثق و دست اول تاریخی ضروری بوده ، سعی شده که از منابع مختلف دیگر نیز به منظور ایجاد ترکیب منسجمی از ابعاد و نقاط نظر مختلف استفاده و بهره گیری گردد .۴

ملاحظات در خاستگاه و ریشه های این خیزش خونریز



واقعه بلوای کشتار بهائیان یزد را بایستی به موازات وقایع اصفهان که درست پیش از آن آغاز گردید، مورد بررسی قرار داد .

عباس افندی عبدالبهاء، زعیم وقت جامعه جهانی بهائی و فرزند ارشد بنیانگذار آن آیین در مکتوب نسبتاً مفصلی زیر عنوان "مختصر واقعه مؤلمه شهیدان در یزد و اصفهان" که در جلد سوم مجموعه مکاتیب وی درج گردیده، جزئیات مربوطه را بر حسب گزارشاتی که ارسال شده، تشریح می نماید.^۵ عبدالبهاء (عکس مقابل) تمامی راپورت های واصله را در اختیار یک بهائی سرشناس ساکن فلسطین به نام حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی قرار داده تا شرح این وقایع از جانب ایشان تهیه گردیده و ماحصل آن، همان مکتوب مذکور در مجموعه مکاتیب می باشد. با توجه به اهمیت این وقایع، این مجموعه بلافاصله به وسیله دکتر یونس خان

افروخته به انگلیسی ترجمه گردید (۱۹ سپتامبر ۱۹۰۳). ترجمه فوق در سال ۱۹۰۴ میلادی و به عنوان حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در شیکاگو به چاپ رسید.^۶

این مکتوب به طور واضح به منظور مطلع نمودن اهالی غرب، چه بهائی و چه غیر بهائی، تنظیم گردیده و اطلاعات دقیقی از این وقایع در اختیار می گذارد. با این وجود بایستی به خاطر داشت، چون محتویات آن بر پایه گزارشات متعددی است که از اطراف و از جانب افراد به عبدالبهاء می رسیده، شاید در بعضی موارد صحت تاریخی رخ داد های مربوطه در مقایسه با اسناد و مدارک مستندی که بعد ها به دست آمده محرز و مسجل نباشد.

دکتر یونس خان افروخته که در این زمان به عنوان منشی و مترجم عباس افندی عبدالبهاء در ارض اقدس بود و از نزدیک شاهد دریافت این گزارشات، می نویسد: «... و شرح احوال هر فردی از آنها (مقتولین) به صد قسم و صد مضمون و صد گونه روایت و عبارت به ساحت قدس رسید. هر کس در هر شهری هر چه شنیده بود، می نوشت و هر کس هر چه دیده بود، اطلاع می داد و تمام این اخبار از نظر مبارک می گذشت و زواید آن حذف می شد و خلاصه همه را به مرحوم حاجی می دادند، به نام خود ترتیب دهد، تا اینکه از تکرار و مبالغه محفوظ و مصون ماند...»^۷

عبدالبهاء در این مکتوب از عدالت مظفرالدین شاه و مقام صدارت عظمی (میرزا علی اصغرخان امین السلطان) تمجید می نماید و حتی در موردی از رفعت قلب پادشاه یاد نموده که بر حسب فرمان شاهی در فصل تخم گذاری، امر شکار پرندگان ممنوع گردیده است. نکته جالب توجه، تأکید مشوقانه و

توجه عبدالبهاء به عدالت حکومت ایران حتی علی رغم بروز یک چنین فاجعه ای بوده. چنانکه مینویسد : «... و حال آن که اعلیحضرت شهریار و حضرت صدارت پناهی جز عدالت و حفظ رعیت نخواهند...»^۸

عباس افندی عبدالبهاء آغاز این وقایع را حقد و حسد علمای شیعه محسوب می نماید و مخصوصاً رسوخ دیانت بهائی در بین شیعیان و همچنین اقلیت های کلیمی و زردشتی را عامل مهمی در تشدید حس انزجار علما می بیند .

بر طبق مکتوب مزبور، بدایت وقایع دردناک تابستان ۱۹۰۳ میلادی به ماه مارس ۱۹۰۳ در شهر رشت باز می گشت که در آنجا علما اقدام به اذیت بهائیان نموده و جسد یکی از بهائیان را که تازه فوت کرده بود ، از زیر خاک بیرون آورده و قطعه قطعه کرده ، آتش می زنند . اندک اندک دایره این ضوضاء به شهرهای دیگر ایران نیز سرایت می نماید.

در اصفهان شیخ محمد تقی نجفی عامل اصلی در تحریک مردم بر علیه بهائیان می شود . وی تلگرافی به نام امین السلطان جعل می نماید و ۴۰۰ نسخه آن را مردم در نصف شب بر دیوارهای شهر می چسبانند. مفهوم تلگراف چنین بوده : « شیخ تقی که حجه الاسلام است ، باید محافظت دین نماید». این مسئله باعث تحریک عوام و نتیجتاً هجوم به دکان ها و خانه های بهائیان اصفهان می گردد. بهائیان در مقابل این حملات تصمیم بر اجتماع در محلی برای مشورت می نمایند و چون محل امنی نیافتند ، در کنسولگری دولت روس اجتماع می نمایند .^۹ بالاخره حکومت ظلّ السلطان ضمانت امنیّت نموده و شیخ محمد تقی خود شخصاً انکار تلگراف جعلی را می نماید و حتی خود وی در مقابل قنصل خانه روس بر بالای منبر رفته و عوام را به ظاهر نصیحت و متفرق می نماید . در پی این تضمین بهائیان از کنسولگری خارج شده و به محض تفرق مورد حمله و پیگیری اشرار قرار گرفته و کثیری مجروح و یک تن مقتول می گردد . شدت تضییقات در اصفهان به حدی بود که حکومت برای حفاظت بهائیان اقدام به دستگیری و حبس ایشان می نماید و به گفته عبدالبهاء : «حبس حصن حصین گشت و زندان ایوان امین شد » .^{۱۰}

در میانه این بلوا در اصفهان بود که سید ابراهیم نامی ۳۰ ساله ، پسر امام جمعه یزد که اخیراً در گذشته بود ، از کربلا و نجف و از طریق اصفهان برای جانشینی پدر عازم یزد بود . عبدالبهاء معتقد است که این شخص فتوی به ریختن خون بهائیان را از آیت الله سید کاظم یزدی (یکی از مراجع به نام فارسی زبان شیعیان و ساکن عتبات) دریافت کرده بود.

سید ابراهیم مذکور پس از دریافت دستورات کامل از شیخ محمد تقی ، وارد شهر یزد می گردد. بدو در شهر یزد مورد استقبال گرم قرار می گیرد و در مجالس مذهبی حکایت رفتار و اعمال اهالی اصفهان و اقدامات ایشان را بر قلع و قمع بهائیان آغاز می نماید و از جرأت و غیرت ایشان داد سخن می دهد و حتی اشاره به مساعدت و موافقت ضمنی حکومت در این زمینه می نماید. روز سوم ورود وی بود که موج فراگیر تضییقات و کشتار احبای یزد و توابع آغاز گردید که جزئیات مربوطه در کتاب تاریخ بیضاء و سپس در کتاب تاریخ شهدای یزد که عموماً بر اساس و در راستای تاریخ بیضاء تدوین شده ، مندرج می باشد و در اینجا نگارنده از تکرار مطالب مربوطه خودداری می نماید .

در کتاب *النجوم السرد بذكر علماء يزد* نوشته آیت الله سید جواد مدرسی یزدی در مورد این امام جمعه نوشته شده (کتاب خطی صص ۲۴-۲۵): «...سید ابراهیم بن حاج سید حسین بن الحاج میرزا سید احمد مدرس... بعد از قدری تحصیلات در یزد به نجف اشرف مسافرت و در آنجا باخذ اجازه اجتهد از سید محمد کاظم یزدی نایل آمد... ایشان بعد از فوت پدر به یزد آمدند و به آمدن ایشان بابی کشی در یزد شروع شد در سنه ۱۳۲۲ اول از منزل ایشان سرچشمه گرفت. جلال الدوله ایشان و پدر زن ایشان [سید ابوالحسن که در قضیه بابی کشی سهیم بود] تبعید به شهر بابک کرد... پس به این سبب مسلول و در سن جوانی سی و چهار سالگی تقریباً در شهر یزد درگذشت... تفصیل بابی کشی در کتاب *كشف الحقایق* خطی تالیف نواب رضوی در کتابخانه وزیری موجود میباشد در آن نوشته در تمام خاک یزد از نائین تا شهر بابک ۱۴۱ بهائی را کشتند.»

در مورد عواملی که باعث شروع این بلوا گردید و عناصری که آتش به دامن این خشونت ها می زد ، نظریات و عقاید متفاوتی وجود دارد. حاجی میرزا یحیی دولت آبادی که از معاصرین بوده ، اشاره به یک سلسله وقایع خارجی ، یعنی رقابتی بین دول روس و انگلیس نموده و نوعی وجهه سیاسی به عوامل این وقایع خونبار می دهد . باید به یاد داشت که خانواده پدری دولت آبادی نیز در طول این بلوا در معرض خطر قرار داشت . البته پدر ، یعنی حاجی میرزا هادی ، در آن موقع در طهران سکونت داشت و خطرات بیشتر معطوف به برادر میرزا یحیی ، یعنی حاجی میرزا احمد دولت آبادی بود که در اصفهان می زیست .

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در خاطرات خویش می نویسد که به خاطر بست و بند محکمی که امین السلطان با روس ها داشته ، دولت انگلیس بر آن می شود که به منظور برهم زدن امور صدارت سعی بر تحریک علمای شیعه ساکن عراق علیه امین السلطان نماید . از جمله عوارض این سیاست منفی ، توزیع ورقه ای ساختگی مشهور به تکفیرنامه بود که مأخذ آن را به مراجع تقلید ساکن نجف نسبت می دادند و در آن حکم ارتداد میرزا علی اصغر خان امین السلطان به صراحت داده شده بود و حتی وی را متهم به « بخشیدن حریت به فرقه ضاله بابیه » کرده بودند. البته جعلی بودن این تکفیر به وسیله چندین تن از مورّخین تاریخ مشروطه محرز شده است ، ولی باید به یاد داشت که علمای شیعه نجف اقدامی برای خنثی نمودن این ورقه جعلی ننمودند که خود فی النفسه نوعی موافقت ضمنی با محتویات آن بوده است.

نکته قابل توجه آنکه اندکی قبل از شعله ور شدن آتش تضيیقات ، دو تن از بهائیان انگلیسی و فرانسوی در پاریس با مظفرالدین شاه و امین السلطان برای تضمین حقوق بهائیان ملاقات می نمایند و دولت آبادی می نویسد که صورت سوال و جواب با شاه و اطمینان آزادی در بین جامعه بهائیان ایران منتشر شده بود . دولت آبادی متذکر می گردد که از طرف حجج اسلام ساکن عراق اعتراض نامه ای به دولت ایران نوشته می شود ، مشتمل بر سه مطلب. اول : وجوه استقراضی از دولت روسیه به چه مصرف رسیده و چرا صورت خرج ها به ملت ارائه نمی شود . دوم : چرا دولت از منهیات شرعیه و تظاهر به ارتکاب فروش و استعمال مشروبات الکلی جلوگیری نمی نماید و سوم : « طایفه بابی در ایران چرا تظاهر نموده و از اظهار عقاید خود باک ندارند و دولت چرا از آنها جلوگیری نمی نماید » .

در مقابل این شکوائیه ، دولت کماکان از انتشار صورت خرج ها خودداری می کند ولی عکس العمل مثبتی به دو فقره دیگر اعتراض نامه نمایان می سازد . بی درنگ مشروب فروشی ها در تمام مملکت تعطیل می گردند و به نظر دولت آبادی تمایل دولت به تعرض به بابی ها (بهائیان) مخصوصاً در نواحی جنوب به طور ضمنی تفهیم می گردد. در پی این تحریکات اصفهان و یزد بستر اجرای سیاست خصمانه تعیین شده ، مخصوصاً به خاطر وجود شیخ محمد تقی نجفی که شهرت پرآوازه و سابقه ممتدی در مقابله و آزار بابیان و بهائیان داشت.^{۱۱}



از جمله منابع دست اول که جزئیات قابل توجهی راجع به وقایع شهدای یزد در اختیار می گذارد ، مجموعه *خاطرات سید محمد رضوی* مشهور به *نواب وکیل* (عکس مقابل) است که سالیانی پیش در ایران به چاپ رسید. *نواب وکیل* که بعدها به عنوان نماینده مردم یزد در دوره سوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید، به جزئیات وقایع دردناک یزد از نزدیک آشنایی داشته است. وی از رجال علمی و سیاسی یزد بود و نسبت به این جریانات صاحب قضاوت منصفانه ای است . کتاب *کواکب النریه* ، وی و برادرانش را شیخی کریمخانی قلمداد می کند.^{۱۲} خصیصه جالب آن بخش از *خاطرات نواب وکیل* که در تحت «حکایت بابی کشی» تنظیم گردیده ، انصاف و بی طرفی نظرگاه های نویسنده به این وقایع غم انگیز بوده و حکایت از خوش طینتی و روشنفکری این مرد در چنان جو خفقان آوری می نماید. چنانچه نویسنده حتی در خاطرات خود افتخار می نماید که تعداد نه تن از بهائیان را از مرگ نجات داده است .

موضع دیگری که دلالت بر خوش قلبی وی می نماید همانا امتناع رضوی از تماشا کردن واقعه به توپ بستن یک بهائی بنام آقا حسین خباز بود و ایشان در هنگام وقوع این جنایت که به دستور حاکم یزد جلال الدوله و به یک معنا برای تسکین هیجان عمومی صورت می گرفت ، از جلوی شاهزاده عبور کرده و وارد قلعه حکومتی می گردد و حتی جلال الدوله از وی می پرسد که شما چرا نمی ایستید تماشا کنید ، و وی در جواب می گوید که «من قدرت و قوه این را ندارم که ببینم ، یکی از ابنای جنس مرا دم توپ گذارند» .

این مجموعه از خاطرات بعد جالب دیگری از این وقایع را بر ما روشن می سازد و آن نحوه کمک و مساعدت های غیر بهائیان برای نجات بهائیان بوده است .^{۱۳}

نواب وکیل می نویسد که میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم ، میرزا محمد میر پنج را به شاهزاده جلال الدوله حاکم وقت یزد سپرد و جلال الدوله هم بدین سبب احترام خاصی برای میرزا محمد خان قائل بود و به تدریج ایشان شاهزاده را به بابیگری (بهاییگری) دعوت نمود .

ورود میرزا محمد تقی ابهری (مشهور به ابن ابهر) یکی از بهائیان سرشناس ایران در همان احیان موقعیت مناسبی گردید که جلال الدوله با وی صحبت نماید، تا حقیقت امر را دریابد.^{۱۴} شایعه بابی (بهائی) بودن جلال الدوله و عدم رضایت عموم مردم یزد از رفتار جلال الدوله عامل تحریک کننده مهمی در شروع این تضییقات بود. بی مورد نبوده که بسیاری از اهالی یزد این اشعار را در اجتماعات مذهبی خود تکرار می کردند:

قبای آبی نمی خیم، حاکم بابی نمی خیم

قبای آبی برکنید، حاکم بابی در کنید^{۱۵}

در تاریخ شفاهی که از آقا حسن نواب، یکی از معاصرین این وقایع، به جای مانده، اطلاعات قابل توجهی راجع به این وقایع دلخراش دیده می شود. نواب همچون رضوی معتقد است که عامه به سبب انتقام از مظالم جلال الدوله که شهرت بابی (بهائی) بودن او در یزد بسیار قوی بود، بهانه ای جهت کشتن بهائیان به دست آوردند. وی می گوید که در آن ایام عوام در کشتن بهائی ها از اصطلاح تحقیرانه «سقط کردن» استفاده می کردند. نواب همچنین اشاره به عملکرد جلال الدوله در مسیر به توپ بستن یکی از بهائیان می نماید و متذکر می گردد که جلال الدوله از این عمل می خواست اسباب رضایت یزدی ها را فراهم ساخته و به یک معنی اظهار ندامت و پشیمانی از اعتقادات سابق خود نماید و شاید بدین وسیله از خونریزی بیشتر جلوگیری نماید. از این رو در خلال این هیجانات، جلال الدوله اعلام می کند که در شیراز بسیاری از فتنه جوین بهائی را اعدام کرده و اکنون هم در یزد میل داشته که جبرئیل الاله را معدوم سازد. این اشاره به واقعه غم انگیز به توپ بستن آقا حسین خباز، مشهور به جبرئیل الاله بین عوام است که به دستور جلال الدوله و برای آرامش عمومی مقابل توپ قرار داده می شود. نواب می گوید که درست پس از این واقعه، شاهزاده به طعنه به اطرافیان می گوید: «جناب جبرئیل اکنون به آسمان عروج کرد و به گمان خود، چنانچه آرزو داشت، به معبود خود پیوست».^{۱۶}

نواب همچنین ورود استاد علی اکبر بنای یزدی از عشق آباد روسیه و شایعه اینکه وی به قصد ساختن دارالعباده (ساختمان مشرق الاذکار) به یزد آمده را نیز عامل تهییج کننده دیگری در قلب این بلوا محسوب می دارد.^{۱۷}

عبدالحسین آواره در کتاب کواکب الدرّیه در بخش بررسی وقایع یزد می گوید که محمد تقی ابهری در سفر خویش به یزد، بهائیان را تشویق به تأسیس ساختمان مشرق الاذکار می کرد و در سحر ها همه جا بهائیان منزل خود را ترک کرده به محلی برای مشرق الاذکار و دعا می رفتند. در یزد این رویه بسیار علنی و جسورانه بود، به سبب آنکه جلال الدوله ظاهراً با بهائیان همراهی داشت. در عین حال معاشرت با طایفه زردشتی و نیز نفوذ تعدادی عناصر منافق و دورو که راه خویش را به مجالس بهائیان باز کرده بودند، باعث تشدید حسّ انزجار عوام گردیده بود.^{۱۸}

گاه شمار این وقایع

رشت : (۱۹۰۳ میلادی)

۳ مه : آغاز آشوب بر ضدّ جامعه بهائی رشت در پی انتشار عکس دسته جمعی تعدادی از ایشان در شهر ، در اثر این طغیان چند تن از آنها مضروب می گردند.

۷ مه : اشرار اقدام به اختلال در مراسم تدفین و سوگواری یکی از بهائیان نموده و جسد وی را از خاک بیرون می کشند . در پی این واقعه دو تن از بهائیان معروف از شهر اخراج می گردند .

اصفهان : (۱۹۰۳ میلادی)

۲۳ مه : طلاب آقا نجفی به یک بهائی بنام آقا محمد جواد صراف حمله نموده و به دنبال آن بهائیان در کنسولگری روسیه اجتماع می نمایند .

۲۸ مه : اشراری که در خارج از کنسولگری اجتماع نموده بودند هنگام خروج بهائیان بر ایشان حمله ور گردیده و تعدادی را مجروح نموده و در نتیجه جراحات حاصله یک تن از آنها به نام آقا سید ابوالقاسم مارنانی ۹۰ ساله کشته می شود .

ملایر و همدان : (۱۹۰۳ میلادی)

۸ ژوئن : در این دو شهر اشرار تعدادی از بهائیان را مضروب و زندانی می نمایند . میرزا اسماعیل خیاط و آقا علی زرگر در نتیجه این خشونت ها مقتول می گردند .

یزد و توابع : (۱۹۰۳ میلادی)

۱۴ ژوئن : آقا سید محمد ابراهیم امام جمعه بر علیه بهائیان شروع به وعظ نموده و عوام تحریک شده به خیابان ها ریخته مغازه های جمعی از آنها را غارت می نمایند .

۱۵ ژوئن : اولین قربانی این بلواء آقا میرزای حلبی ساز به وضع فجیعی به قتل می رسد .

۲۲ ژوئن : در تفت اشرار به خانه های بهائیان حمله کرده ، شش تن را به قتل می رسانند .

۲۴ ژوئن : در اردکان چهار تن از بهائیان به قتل می رسند .

۲۶ ژوئن : نه تن از بهائیان در یزد به قتل رسیده و خانه های کثیری دیگر به تاراج می روند . در فراشاه در همان روز یک تن دیگر به قتل می رسد .

۲۷ ژوئن : شش تن در یزد به قتل رسیده ، و قلعه حکومتی به گمان پنهان شدن یکی از بهائیان تحت محاصره اشراق قرار می گیرد . در همان روز شش تن از بهائیان نیز در منشاد به کشته می شوند .

۲۸ ژوئن : در این روز به فرمان جلال الدوله دو بهائی در ملأعام ، یکی را در مقابل توپ قرار می دهند و دیگری سر بریده می شود . در همان روز در تفت یک تن ، در منشاد سه تن ، در اردکان هشت نفر و در هنزا یک زن بنام فاطمه بیگم مقتول می گردند .

۲۹ ژوئن : در تفت یک تن ، در چنار یک تن ، در عزآباد یک تن و در هنزا یک تن از بهائیان به قتل می رسند .

۳۰ ژوئن الی ۳ ژوئیه : در تفت یک تن ، در منشاد شش نفر و در بنادک دو نفر به قتل می رسند .

۴ ژوئیه : در منشاد یک نفر و در عباس آباد (ده متعلق به شاهزاده جلال الدوله) یک تن کشته می شوند .

۵ ژوئیه الی ۱۹ ژوئیه : در طول این مدت جمعاً یازده نفر در منشاد ، در عباس آباد دو نفر ، در ابراهیم آباد یک تن ، در گاوافشاد یک نفر ، در بنادک یک تن ، در هنزا دو تن ، در هدش یک نفر و در قوم آباد یک نفر به قتل می رسند .

در سال ۱۹۰۳ در زرقان شیراز آخوند ملاعلی اکبر زرقانی عوام را تحریک به حمله به بهائیان می نماید . در زواره نیز حملات مشابهی بر علیه آنها صورت می پذیرد . در کاشان چندین نفر از بهائیان دستگیر شده و تعدادی از علمای یهودی شهر برخی بهائیان کلیمی نژاد را تکفیر کرده و ملاً ایشان را محبوس می کنند .^{۱۹}

بایستی متذکر شد که این آمار صرفاً نمایانگر تعداد بهائیانی بود که در طول این بلوا به قتل رسیدند ولی کثیری نیز در اثر مشقات حاصله از این آشوب و در پی آن جان باختند همچون کثیری از اطفال . در این رابطه می توان برای مثال از اطفال صغیر حاج محمد طاهر المامیری مصنف کتاب تاریخ شهدای یزد نام برد.^{۲۰}

وضعیت اجتماعی موجود

بررسی اوضاع اجتماعی یزد در خلال دوران تصدی جلال الدوله خارج از حدّ این نوشتار بوده و نیازمند تحقیق دامنه داری در بافت های طبقاتی جامعه مذکور می باشد. نظری عمومی به جوّ موجود حاکی از

غیر مردمی بودن حکومت وی می نماید . زندان های جلال الدوله مراکز ظلم و ستم شاهزاده گردیده بود . اجحاف مالیاتی و هتک حرمت عمومی از خصائص حکومت او بود . حکایت زردچوبه مالیدن باتوان یزدی در مراسم عزاداری امام حسین به منظور اختفای هویت ایشان از نظر عمال آن حاکم هوسران مشهور عام و خاص بود .^{۲۱}

سلطان حسین میرزا جلال الدوله (عکس مقابل) پسر بزرگ مسعود میرزا ظلّ السلطان بود که پس از قرار گرفتن یزد در حوزه اصفهان جمعاً سه مرتبه (به ترتیب در سال های ۱۳۰۸ ، ۱۳۱۲ و ۱۳۱۸ ه.ق) از سوی پدر به حکومت یزد رسید. وی در دوره سوم حکومت خویش و نسبت به گذشته رفتار نسبتاً عادلانه ای با بهائیان داشت ولی متأسفانه در طول بلوای یزد نتوانست کنترل شهر را به دست گیرد و با اشرار مقابله نماید .



شهر یزد مقارن وقوع این جنایات به خاطر وجود چند عامل مهم از جنبه اقتصادی به موقعیت ویژه ای دست یافته بود . وجود تعداد انبوهی صنایع خانگی و کارگاه های صنعتی و صادرات تولیدات مربوط به سایر نواحی ، این شهر را تبدیل به یک مرکز مهم تجاری نموده بود . فعالیت های کشاورزی ، دامداری ، بافندگی ، تولید تریاک و ابریشم ، صنایع حناسابی ، قالی بافی ، زیلو بافی ، نمد بافی و

بافت پارچه های ابریشمی از خصوصیات متمایز اقتصاد یزد بود . حضور اقلیت زردشتیان و ارتباط ایشان با پارسیان هند که هر دو گروه در زمینه تجاری مشغول به کار و مراوده بودند ، یزد را در مسیر توسعه اقتصادی کمک می نمود . همچنین امنیت نسبی و برکناری از آشوب های حادث اجتماعی و قرار داشتن در مسیر شاهراه های تجاری آن روزگار موقعیت این شهر را مستحکم تر نموده بود . شورش هایی همچون «انقلاب بابی کشی» خود به نحوی نمایانگر اوضاع حاکم بر کلّ ایران بود ، بدین گونه که مسئله بابی کشی به صورت واقعه ای همزمان و هماهنگ در چند شهر ایران آغاز گردیده بود .^{۲۲}

به خصوصیات بالا می توان حضور زنده اقلیت بهائی یزد را نیز اضافه نمود که نقش فعالی در امور اقتصادی شهر و توابع به عهده داشتند و بسیاری از ایشان در رابطه نزدیک با بستگان و دوستان خویش در عشق آباد روسیه بودند . در عین حال حضور و نفوذ تجار شیرازی بهائی (افغان) در یزد که دامنه تسلط تجاری ایشان از روسیه تا چین ، هند و مصر را در بر می گرفت ، موجب تزئید اهمیت این شهر گردیده بود .

قهرمانان، قاتلان و ناظران در صحنه این بلواء

جانب‌باختگان و قربانیان آشوب یزد متعلق به اقشار مختلف اجتماع چه فقیر و یا غنی و چه صاحب حرفه و یا اهل کسب و تجارت بودند. بانوان و حتی اطفال نیز در میان قربانیان این جنایات به چشم می‌خورند. قاتلین نیز به نوبه خود از طبقات مختلف جامعه یزد بودند. در میان ایشان می‌توان از خود شخص جلال الدوله و دستیاران او همچون مشیرالممالک (مستوفی یزد) و کارگزاران ایشان تا امام جمعه یزد و مردم عامی و الواط نام برد. در عین حال کودکان، جوانان و زنان نیز در امر تضییقات و حمله به بهائیان مشارکت تام داشتند. برای مثال در واقعه قتل آقا سید جواد محمد آبادی اطفال کوچک و بزرگ تبنائی نموده، طراحی و زمینه سازی قتل وی را می‌نمایند. مالمیری نقل می‌کند که جمعی اطفال کوچک و بزرگ که به جهت بازی بیرون آمده بودند، آقا سید جواد را ملاقات می‌نمایند و برخی از ایشان می‌گویند که این سید مثل بابی‌ها می‌ماند و از جایی فرار کرده، کم‌کم چند جوان نیز به این گروه کودکان پیوسته و مشورت می‌نمایند و قرار می‌گذارند که یک نفر به سرعت به شهر رفته الواط و اوپاش را مطلع نمایند و مابقی اطفال در این جا بمانند در صورتی که ایشان قصد حرکت به طرفی نمایند، ممانعت نمایند تا اشرار برسند و ایشان را سرانجام به قتل رسانند.^{۲۳}

از طبقه علماء تعدادی از روحانیون عالی رتبه همچون آیت الله میر سید علی حائری مشارکتی در این جنایات نداشتند و حتی به نقاط مختلف شهر سفر کرده و عوام را از این قبیل اعمال زشت تحذیر می‌نمودند، ولی تا چه حد از قدرت خویش در این زمینه استفاده نمودند جای سوال برای ما می‌گذارد.

رضوی معتقد است که آیت الله حائری در این حوادث شریک نبوده ولی چون که در قوه ایشان بود که این فتنه را خاموش نماید ولی نکرد به نحوی در نظر جلال الدوله شریک در این قضایا بود.^{۲۴}

فرزند ایشان مرحوم سید ابوالحسن حائری زاده در یکصد و شصتمین جلسه مجلس شورای ملی مورخ ۱۳۳۴/۶/۲۳ ه.ش درباره این رخداد می‌گوید:

«چهار پنج سال قبل از مشروطیت من بچه بودم، مرحوم جلال الدوله حکومت یزد را بر عهده داشت، آن موقع باز یک جنجال و هیاهویی شد به عنوان اینکه بابی‌کشتند، خود من توی کوچه‌ها که می‌رفتم یک خانه‌ای که بیرق روس‌ها بالایش بود می‌گفتند منزل "اگند" است او یکی از فامیل‌های سید علی محمد باب بود... تا آنجا که نظرم هست در یزد فرماندار را مردم با اینکه شاهزاده مسلمانی بود و بابی نبود، چون به "اگند" روس که بابی بود کمک کرده بود، محاصره کردند. احساسات مردم تحریک و قتل و کشتاری شده بود که چندی هم طول کشید، همینطور قتل و کشتار ادامه داشت و غارت می‌کردند که پدر من رفت منبر و مردم را نصیحت کرد و دعوت به آرامش نمود و بلوا را خاموش کرد. به آنها گفت: "بابی را نمی‌شود بی خود کشت، اینها را باید به محاکم شرع دعوت کنید، اگر مرتد بودند، طبق یک شرایطی هست آن هم به حکم قانون شرع باید تکلیفش را معین کنند نه اینکه مردم خودسرانه بربزند بکشند" به مردم نصیحت کرد و آن غائله را خاتمه داد...»^{۲۵}

اتباع خارجه ساکن یزد نیز تا حدودی در ابتدا کمک به حال بهائیان نمودند ولی بسیاری بعد از بیم جان خود مجبور به اتخاذ رویه‌ای محتاطانه گردیدند. یادداشت‌های شاهدان اروپایی و آمریکایی این وقایع

عموما حکایت از ناتوانی و ضعف جلال الدوله در مقابله با عوام لجام گسیخته که حکومت شهر را جبرا به جنگ آورده بودند می نماید.

بایستی متذکر شد که خارجی‌ان عموماً در این بلوا مصون ماندند. به ایشان توصیه اکید شده بود که از پناه دادن به بهائیان احتراز نمایند. مع‌هذا برخی حفاظت دوستان و کارمندان بهائی خود را امری ضروری می دانستند.

سفیر بریتانیا در تهران ضمن ارسال نامه ای به امین السلطان مصراً خواستار ارسال تلگرافی از جانب دولت به علمای یزد دال بر اهمیت منع هرگونه تعدی و تهاجم به اتباع دول خارجه ساکن یزد می گردد.^{۲۶}

نمونه واضح برخورد عوام با خارجی‌ان را در میانه این بلوا می توان در مورد حمله اشرار به خانه یکی از بهائیان به منظور قتل یکی از بهائیان مجروح در اینجا بازگو نمود. یکی از پزشکان میسیون ساکن یزد به نام دکتر هوایت که در این منزل مشغول به مداوای آن فرد بهائی بود، حکایت می کند که پس از هجوم عوام به آن خانه و قتل فرد مجروح و تنی دیگر از بهائیان، سیدی قوی هیکل به آن دکتر آمریکایی نزدیک شده و علی رغم حیرت و بهت وی آن طبیب را در آغوش گرفته و گونه های او را می بوسد و در همین حین مردی از مهاجمین از گوشه ای فریاد می زند که ما با خارجی ها کاری نداریم.^{۲۷}

مبشر دیگر مسیحی که از نزدیک شاهد این وقایع بود راجع به احتراز از حفاظت بهائیان سرشناسی که حفظ آنها می توانست خطری برای خود این افراد به حساب آید، و در توصیف حال یک بهائی که به اتفاق خانواده خود به بهداری میسیون پناه آورده بود و تازه مطلع گردیده بود که در صورت پدیدار شدن اشرار وی را اجباراً تسلیم خواهند نمود، می نویسد: «... چه شگفت انگیز بود ملاحظه آرامش و سکون این پیرمرد، چنانکه قلیان می کشید به انتظار مرگ نشسته بود... انگاری در رویای شهادت پرواز می نمود...».^{۲۸}

علی رغم قساوت اشرار معدودی از اهالی نیز شجاعت و غیرتی بی نظیر در پناه دادن و حفاظت بهائیان از خود بروز دادند و فی الحقیقه دوشادوش قربانیان از قهرمانان جاودانی این تراژدی تاریخی گردیدند. نمونه بسیار جالب و استثنایی آن در تاریخ شهداء یزد در واقعه قتل آقا میرزای حلبی ساز چنین توصیف شده که بانویی معروف به ربابه سبزی فروش که به ظاهر چندان در بین اهالی شهر خوش نام نبود فی الحقیقه هم‌تنی غریب نمود. چادر کهنه ای از خانه خودش که نزدیک خانه حاجی میرزای حلبی ساز آورده و روی تن همسر آن مقتول می کشد ولی ایشان به هوش نمی آید و این خانم اطفال را قدری دلداری داده و آن مخدره را به پشت می کشد و در همسایگی به خانه خود می برد و اطفال را کمال مهربانی می نماید.^{۲۹}

نکته شگفت انگیز آمادگی عمومی و نوعی انتظار در بین بهائیان یزد برای این تضییقات بود. چنانچه مالمیری می نویسد که مدتی قبل از شروع این وقایع یکی از تجار شیرازی بهائی بنام حاج سید مهدی افغان قدری پول به استاد هادی نامی داده بودند که هفت قبر در قبرستان بقعة الخضرء حفر نمایند.^{۳۰}

بقعة الخضراء بدواً قبرستان خانوادگی افنان در یزد بود . این قبرستان بعد ها در اختیار جامعه بهائی یزد قرار گرفت. تعداد کثیری از مقتولین و جانبازگان بهائی در آن مدفون هستند^{۳۱}

البته تعداد هفت قبر لابد انتظاری معنوی و بر اساس تاریخ مشقات و بلایای گذشته بهائیان یزد بود .

دیگر از افرادی که مساعدت به حال بهائیان نمودند ، نواب آقا حسن بود که شمه ای از خاطرات شفاهی ایشان نقل گردید . محمد طاهر مالمیری در مورد ایشان می گوید که « فی الحقیقه در آن چند روز از سواری قاطر پیاده نشد متصل اطراف شهر گردش می کرد و هر کجا که می توانست جلوگیری می نمود واقعاً چنین شخص خیرخواه با همتی در عالم کمیاب است» .^{۳۲}

بایستی یادآور شد که جلال الدوله تمام قوای سیاسی خود را صرف حفظ چندین خانواده بهائی افنان و در رأس ایشان خانواده میرزا محمود افنان کفیل کنسول تجاری روس در یزد نموده بود و دائماً سربازان و فرآشان حکومتی در اطراف منازل ایشان گردش می نمودند. در عین حال در بین عوام هم شهرت داشت که چندین تفنگچی مخصوص خود خانواده افنان نیز برای محافظت آماده هستند .^{۳۳}

خاتمه این تراژدی

واقعه دلخراش شهادت استاد مهدی بناً یکی از دو بهائی که به فرمان جلال الدوله و در مقابل وی برای سرکوب هیجان عوام با قساوت به قتل رسیدند (۲۸ ژوئن ۱۹۰۳) تأثیر شدیدی بر جلال الدوله گذاشت و از این رو پیغام به علما و در رأس ایشان آیت الله حائری فرستاد که اگر از این پس جلوگیری ننمایند استمداد از اصفهان و طهران طلبیده و یزد را قتل عام می نماید . آیت الله حائری در پی این تهدید به مسجد ملا اسماعیل می رود و علما یزد را دعوت کرده و در آنجا بنای وعظ و نصیحت می گذارد .^{۳۴}

ظاهراً در این میانه آیت الله حائری و جلال الدوله سعی می نمایند که نوعی انتظام به حملات اشرار و این قتل های وحشیانه داده و بدین طریق زمام امور شهر را در دو قطب شرعی و عرفی به دست آورند . از این رو در شهر رایج می کنند حکم آقای حائری چنین است که احدی از این گروه را بدون اجازه اش به قتل نرسانند .^{۳۵}

همچنین قرار می گذارند که پس از استفتاء از علما فرد مظلوم محکوم را به نزد جلال الدوله برای اجرای حکم قتل بفرستند به جای آنکه الواط خودسرانه اقدام به قتل نمایند .^{۳۶}

این سیاست، امور را در شهر یزد تا حدودی در تحت کنترل درآورد و نفس دیگری از آن پس در یزد به شهادت نرسید . معهذا این شورش خونریز به توابع یزد سرایت نمود و تا حدود یک هفته دیگر ادامه یافت.

عبدالحسین آواره مولف کواکب الدرّیه معتقد است که جلال الدوله در رفع این غائله از خود سستی بروز داد و نیز برخی این وقایع را زیر سر اتابک اعظم می دانستند و حتّی نقل کرده اند که در مدت بلوا یزد که متجاوز از یک ماه به طول انجامید ، هرچه تلگراف به مرکز و تظلم به اتابک شده او جواب نداده و حتّی به محارم خود گفته که قدری باید گوشمالی به بهائیان داد تا علنی نشوند .^{۳۷}

عباس افندی عبدالبهاء در کتاب تذکره الوفاء راجع به عملکرد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در قبال بلوای یزد می نویسند :

« در بدایت فی الحقیقه حمایت می کرد ولی در اواخر در مسأله شهدای یزد کوتاهی کرد ابداً حمایت و صیانت ننمود و آنچه شکایت کردند اذن صاغیه نداشت. عاقبت جمیع شهید شدند لهذا او نیز معزول و منکوب »^{۳۸}

در اثری دیگر از عبدالحسین آواره تلگرافی به تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۰۳ از اتابک اعظم نقل شده که روشنگر موضع رسمی مظفر الدین شاه و حکومت مرکزی در قبال این وقایع تلخ است :

اداره تلگرافی دولت علیه ایران از صاحبقرانیه به یزد

حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد امجد والا آقای جلال الدوله حکمران یزد دام اقباله الوالا ، تلگراف دایر به مسئله واقعه رسیده به عرض خاک پای مبارک همایونی روحنا فداه رساندم می فرمایند در این مسئله مکرر تلگراف کرده اید و جواب داده شده است و از اینها گذشته این مسئله یکی از مسائل مسلمّه و جزو تکالیف حکومت است که نباید بگذارید کسی به کسی به هر اسم و رسم و عنوان که باشد تعدّی و زیادتی کند ، تا چه رسد به قتل و غارت و آتش زدن و غیره که تمام اینها خلاف نظم و امنیّت و آسایش مملکت است و هرکس مرتکب و محرک است باید تنبیه شدید نمایید . تلگرافی هم به علما حسب الامر نوشته شده است زود بفرسایند و به هر شکل و هر تدبیر هست جلوگیری نمایید و مخصوصاً دقّت داشته باشید که به خارجه ها از قبیل اجزای تلگرافخانه انگلیس و وکیل التجاره روس و غیره آسیبی نرسد . کفایت و درایت و کاردانی و جرأت و جلالت حکام با احتشام خاصه منتسبان خانه سلطنت در همچو موقع باید معلوم شود با کمال قدرت حرکت کنید و از احدی وحشت نداشته باشد و گوش به بعضی مزخرفات ندهید . دولت از نظم مملکت خودش نخواهد گذشت و اگر امتداد پیدا کند فوراً اردویی سواره از قزاق و غیره فرستاده خواهد شد که سزا و جزای این مردم شریر هرزه را بدهد تا عبرت آیندگان بشود . البتّه اختیار تامه دارید که هر چه صلاح است بکنید . تعجّب است که صدور این احکام را نسبت به علمای عتبات می دهند که از آنجا اظهار شده است و حال آنکه الآن تلگراف از خود آقایان آنجا داشتم که روحشان از این مسائل خبر ندارد و نوشته اند که باید این کاغذ ها ساختگی باشد. خلاصه شما به تکلیف خودتان که حفظ نظم است در کمال جد و جهد عمل نمایید.

اتابک اعظم

اخبار تلگرافخانه مبارکه یزد

حال تا چه مقدار حکومت مرکزی سعی جدی برای توقّف این خونریزی ها ابراز نمود سوال برانگیز است . البته موضع منصفانه مظفر الدین شاه در برخورد با جامعه بهائی را ما در دستخط مختصری که در حاشیه راپرت علاء الملک سفیر ایران در اسلامبول به وزارت خارجه حدود دو سال قبل از وقایع یزد رقم زده شده ملاحظه می کنیم . در جواب پیشنهاد علاءالملک مبنی بر جاسوسی و شناسایی افراد بهائی که به عکا تردّد می نمودند ، مظفر الدین شاه می نویسد : « به دلایلی که می دانید به این مطلب نباید پایی شد و دنبال نمود . هر چه ممکن است باید سکوت قائل شد » .^{۳۹}

کواکب الدریه در برآورد عمومی وقایع یزد معتقد است که شاید یک موضعه پنهانی بین اتابک اعظم و بعضی از حکام و پاره ای از علما جریان داشته و آن به چند دلیل بوده . اول : حالت متحد الشکل این تضییقات که اهالی یک محل بدون آنکه از وضعیت محل دیگری اطلاع داشته باشند قیام کرده اند و نمی توان گفت که مردم از یکدیگر اطلاع داشته باشند ، زیرا بعضی از حوادث قبل از واقعه یزد و اصفهان بوده و بعضی بعد از آن و بعضی در طی آن حوادث به دو سه روز فاصله .

دوم : در بعضی مناطق که مردم چندان هیجانی نشان ندادند خود حکومت بالنفسه متعرّض بهائیان می شود .

سوم : آنکه ختم این حوادث با ختم صدارت اتابک اعظم مقارن بود .^{۴۰}

آنچه مسلم است در انتهای فشار حکومت مرکزی بر جلال الدوله نقش مهمی برای خاتمه دادن به این وقایع ایفاء نمود . رضوی خود شاهد دریافت تلگرافی از اتابک به عنوان جلال الدوله بوده است و خود نیز در همان مجلس متن تلگراف را که بدین مضمون بوده مطالعه می نماید : « جلال الدوله ، شاه می فرماید سواد و حکم خواستی ، دادیم ، دیگر چرا معطلی؟ باید هر کس شریک در این قضیه بلوا بوده یا محرک بوده یا خودش شریک در قتل بوده یا راضی بوده او را گرفته با انواع مجازات های سخت او را مجازات کنی و همه روزه راپرت اقدامات خود را تلگرافاً به عرض برسانی و در این باب عذری از شما مسموع نیست »^{۴۱}

خاتمه

در یک جمع بندی عمومی می توان گفت که این تراژدی آمیخته ای بود از یک سلسله عوامل گوناگون سیاسی که با تکیه بر عرق تعصب مذهبی دست به دست هم داده زمینه را برای قتل ده ها بی گناه آماده نمودند . تاریخ دیانت بهائی بارها شاهد اینگونه زمینه چینی ها بوده است . وقایع غم انگیز یزد پس از پی آمدهای شوم سوءقصد به جان ناصرالدین شاه که گریبانگیر جامعه بابی گردید ، از نظر کثرت تعداد مقتولین و میزان خشونت و سببیت قاتلین از جمله دلخراش ترین وقایع تاریخ دیانت بهائی محسوب می شود .

در صحنه این بیدادگری از یک سو روحانیون شیعه همدست با عناصر ارتجاعی به تهییج احساسات عوام پرداخته و با پخش شایعات و دسیسه جویی زمینه را برای یک قیام خونریز علیه بهائیان آماده نمودند. ورود امام جمعه یزد از عتبات به اصفهان و همدی او با دشمن دیرینه بهائیان و بابیان آقا نجفی که بازوی توانمندی در بپا ساختن بسیاری از انقلابات خونین علیه بهائیان بود، زمینه مناسبی برای اجرای آمال دیرینه دشمنان دیانت بهائی ایجاد نمود.

از سوی دیگر در این تراژدی تاریخی ما شاهد حضور حاکمی سست عنصر و ناتوان می باشیم که نتوانست چنانکه شایسته بود از قدرت سیاسی و نظامی خویش برای سرکوب کردن هیجان اوباش استفاده نماید. جلال الدوله که می گویند در خفا محبتی به بهائیان داشت و به این مناسبت شایعاتی در مورد بهائی بودن او بین عوام رواج یافته بود، در رأس نظامی غیر مردمی در یزد حکومت می نمود و شخصاً تعلق به نظام فاسد و خانواده خودکامه قاجار داشت که عموماً از محبوبیت چندانی در جامعه ایران بهره مند نبودند. موقعیت حاکم یزد، وقتی ضعیف تر شد که امین السلطان صدر اعظم به عمد یا به سهل انگاری از اعزام قوای کافی برای پشتیبانی جلال الدوله و حمایت بهائیان در یزد و توابع دریغ نمود.

آنچه در این میان بهانه به دست علما و الواط داد و بر آتش فتنه اشرا دامن میزد، مشاهده نوعی شور و هیجان و همبستگی در جامعه بهائی بود، مخصوصاً که مسافرت تعدادی از افراد سرشناس بهائی از سایر نقاط ایران و همچنین سفر استاد علی اکبر بنا یزدی، از بانیان مشرق الاذکار عشق آباد و یکی از مقتولین این واقعه، درست چند هفته پیش از آغاز این بلوا صورتی باز و عمومی به خود گرفته بود. باید دانست که انبوهی از بهائیان یزد به عشق آباد مهاجرت نموده و در ساختمان معبد بهائی (مشرق الاذکار) آنجا (آغاز بنا اکتبر ۱۹۰۲) نقش موثری داشتند. طبعاً اخبار فعالیت و موفقیت های اقتصادی و آزادی نسبی در اجرای شعائر مذهبی بهائیان عشق آباد به یزد می رسید و بین دوست و دشمن دهان به دهان می گشت و می توانست سبب تقویت حسد و خشم دشمنان و متعصبین مذهبی شود.

روی هم رفته می توان گفت که پس از پایان این وقایع تغییرات بزرگی در نظام حکومتی ایران پیدا شد. دو ماه بعد از این وقایع اتابک معزول گردید و به جای وی شاهزاده عبدالمجید میرزای عین الدوله به صدارت رسید.

در فوریه ۱۹۰۴ جلال الدوله نیز از حکومت یزد برکنار شد. در این سال ها ایران به تدریج به سوی تحول بزرگی که انقلاب مشروطیت بود، پیش می رفت و وقایع غیر منتظره ای رخ داد که کم کم چهره کشور را دگرگون ساخت.

منابع و یادداشت ها

۱- سید محمود رستگار ، خاطرات نواب ، مجله وحید ، ش ۱۹۸ ، آذر ۲۵۳۵ ، ص ۵۶۴ .

۲- حاجی محمد طاهر المیری ، تاریخ شهداء یزد ، چاپ دوم ، موسسه مطبوعات ملی پاکستان ، ۱۳۵ بدیع ، صص ۴۹۵-۴۹۶ . همچنین پرفسور براون در سفر دوازده ماهه خود به ایران (۱۸۸۷-۱۸۸۸) در هنگام توقف در یزد با ایشان ملاقات نموده و وارد مباحث امری می شود . براون ، آقا میرزا محمد که در بین عوام به " خدا " و " دیوانه " مشهور بوده را " مردی خوش قیافه اما ژولیده حال " توصیف می نماید . برای جزئیات مربوطه به مأخذ ذیل مراجعه فرمایید :

Browne, Edward G; A Year Amongst the Persians , University Press , 1927 , Cambridge , pp.443-444

۳- دکتر مهدی ملک زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، چاپ دوم ، انتشارات علمی ، طهران ، بی تا ، ص ۱۳۱ .

۴- کتاب مفصل و جامع تاریخ بیضاء که روایت شاهدان عینی از قتل عام بهائیان در یزد به انضمام تلگرامهای دولتی مربوط به این وقایع است در سال ۲۰۱۶ میلادی برای اولین بار به همت دکتر سیامک ذبیحی مقدم توسط موسسه مطبوعات بهائی در شهر هوفهایم آلمان به انتشار رسید.

۵- عباس افندی عبدالبهاء ، مکاتیب عبدالبهاء ، جلد سوم ، چاپ اول ، به سعی فرج الله ذکی الکردی ، مصر ، ۱۹۲۱ ، ص ۱۲۲-۱۴۶ .

6 – Hadji Mirza Heider Ali ; Bahai Martyrdoms in Persia , Bahai publishing Society , Chicago , 1904.

۷- دکتر یونس خان افروخته ، خاطرات نه ساله ، کلمات پرس ، لوس آنجلس ، ۱۹۸۳ ، ص ۲۱۰-۲۱۱

۸- مأخذ ۵ ، ص ۱۳۱ .

۹- بایستی یادآور گردید که تحصن در سفارتخانه های خارجی مخصوصاً در سال های پیرامون انقلاب مشروطیت امری معمول و مرسوم بود. از آن جمله می توان تحصن ابوالحسن میرزای شیخ رئیس و شیخ زین الدین زنجانی را در سفارت عثمانی نام برد. برای آگاهی بیشتر با این موضوع به فصل «نگاهی به سابقه تحصن در سفارتخانه های خارجی» در کتاب ذیل مراجعه فرمایید : رسول جعفریان ، بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت ، انتشارات طوسی ، قم ، ۱۳۶۹ ، ص ۸۷

۱۰- مأخذ ۵ ، ص ۱۳۰ .

۱۱- یحیی دولت آبادی ، حیات یحیی ، جلد اول ، چاپ دوم ، انتشارات فردوسی و عطار ، طهران ، ۱۳۶ ، ص ۳۱۵-۳۲۵.

۱۲- میرزا عبدالحسین آواره ، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه ، جلد دوم ، مطبعة سعاده ، مصر ، ۱۹۲۴ ، ص ۱۲۴.

۱۳- سیّد محمّد رضوی نواب وکیل ، خاطرات نواب وکیل ، چاپ اول ، به سعی اکبر قلم سیاه ، انتشارات گیتا ، طهران ، ۱۹۹۹ ، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۱۴- همان جا ، ص ۲۵۹.

۱۵- همان جا ، ص ۲۷۶.

۱۶- سیّد محمود رستگار ، خاطرات نواب ، مجله وحید ، ش ۱۹۹ ، دی ۲۵۳۵ ، ص ۶۲۳-۶۲۵.

۱۷- مأخذ ۱ ، ص ۵۶۳-۵۶۴.

۱۸- مأخذ ۱۲ ، ص ۱۰۲-۱۰۳.

19-The Bahai World (1986), vol,18,(1979-1983),Bahai World Center ,Haifa,pp.385-386.

۲۰- حاجی محمّد طاهر المامیری ، خاطرات المامیری ، چاپ اول ، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ، لانگنهاین ، ۱۹۹۲ ، ص ۱۴۹.

۲۱- علی اکبر تشکری بافقی ، مشروطیت در یزد ، چاپ اول ، مرکز یزد شناسی ، یزد ، ۱۳۷۷ ، ص ۱۳۳-۱۳۷.

۲۲- همان جا ، ص ۱۷۱.

۲۳- مأخذ ۱ ، ص ۵۰۶-۵۰۷.

۲۴- مأخذ ۱۳ ، ص ۲۷۷.

۲۵- مأخذ ۲۱ ، ص ۳۰.

26-Moojan Momen , The Babi and Bahai Religions,1844-1944,George Ronald , Oxford,1981,pp.386-387.

۲۷- همان جا ، ص ۳۸۹ ، همچنین تاریخ شهدای یزد در صفحات ۱۲۴-۱۲۵ اشاره به این طبیب که مشهور به حکیم صاحب فرنگی بوده ، می نماید .

۲۸- مأخذ ۲۶ ، ص ۳۹۳-۳۹۴

۲۹- مأخذ ۲ ، ص ۹۹.

۳۰- همان جا ، ص ۱۰۵.

31-Adib Taherzadeh, The Revelation of Baha u Ilah, Vol.2.George Ronald , Oxford , 1988,p.363.

۳۲- مأخذ ۲ ، ص ۱۹۴.

۳۳- مأخذ ۲ ، ص ۲۹۶.

۳۴- مأخذ ۲ ، ص ۳۱۸-۳۱۹

۳۵- اسدالله فاضل مازندرانی ، تاریخ ظهور الحق ، ج ۸ ، بخش دوم ، موسسه مطبوعات امری ، طهران ، ۱۹۷۵ ، ص ۹۱۹.

۳۶- مأخذ ۱۲ ، ص ۱۲۶.

۳۷- مأخذ ۱۲ ، ص ۱۱۶.

۳۸- برای آشنایی بیشتر به رابطه امین السلطان و دیانت بهائی به مقاله دکتر شاپور راسخ در مرجع ذیل مراجعه فرمایید : عندلیب ، ش ۱ ، سال ۲۱ ، شماره پیاپی ۸۱ ، ۲۰۰۲ میلادی ، ص ۲۳-۲۸.

۳۹- پیام بهائی ، ش ۱۸۷ ، ص ۳۱-۳۲.

۴۰- مأخذ ۱۲ ، ص ۱۸۸-۱۹۰.

۴۱- مأخذ ۱۳ ، ص ۲۷۶.